

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۲ فروردین ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»

مسئله‌ی خلقت حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام

کلمه‌ی دین یک کلمه‌ی مأنوس و آشنا برای افراد متدین و غیر متدین است، ولی اشخاص مختلف از این کلمه تفاسیر و معانی متفاوتی را ارائه می‌کنند. اصل مسئله‌ی خلقت حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام مسئله‌ی پیچیده‌ای نزد اهل فن است. بعضی از مردم، با خواندن آیات مربوط به خلقت آن حضرت در قرآن کریم و ترجمه‌ی آن تصور می‌کنند از حقیقت این مسئله آگاه هستند و حال آن‌که چنین نیست. امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در یکی از نوشته‌های خود که در زمان جوانی نوشته بود، مرقوم می‌دارد که مسئله‌ی خلقت حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام از اسرار قرآنی است و کسی از این سر اطلاع ندارد.

از این تعبیر گذشته دو نوع تعبیر در بین علما و آثار قلمی آن‌ها دیده می‌شود. یکی تعبیری است که اهل حدیث و روایت از خلقت حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام دارند. این گروه امور حادث، مثل خلقت انسان را به حدوث زمانی می‌شناسند. در مقابل این گروه، اهل فلسفه و علم معقول هستند، که این نظر را باطل می‌دانند و می‌گویند انسان از موجودات حادث این جهان هستی است، اما حدوث آن حدوث زمانی نیست، بلکه این حدوث، حدوث دهری است. اما به طور کلی آن‌چه که مورد قبول هر دو دسته است این است، که قرآن می‌فرماید در آن شرایط خلقت حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام ابتدا بعد جسمانی و مادی او تکمیل شد، «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ»، سپس بعد معنوی او تکمیل گردید، «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». به نظر اهل معقول تقدم و تاخر این دو بعد زمانی نیست، بلکه رتبی است. اما اهل حدیث، که فلاسفه آن‌ها را اهل ظاهر می‌خوانند، این مراحل را زمانی می‌دانند.

این وضعیت به لحاظ تقدم و تاخر، تا وقتی که انسان وجود دارد، باقی است؛ یعنی همیشه بعد مادی، حیوانی، غریزی انسان، بر بعد معنوی و روحانی او تقدم دارد. نوزاد انسان هنگام تولد، با نوزاد حیوان از یک جهت تشابه و از جهت دیگر تفاوت دارد. وجه تشابه این دو موجود این است که همه خصوصیات نوزاد حیوان که قوای مادی او است، در طفل نوزاد انسان وجود دارد. تفاوت این دو موجود در این است که نوزاد حیوان در تمام عمر خود در دنیا همان حیوان است، در حالی که خدای متعال در نوزاد انسان قوه، زمینه و استعدادی قرار داده است که در نتیجه‌ی آن، این موجود آمادگی تکامل و رشد و ارتقای به رتبه‌هایی بالاتر از رتبه‌های حیوانی را دارا می‌باشد.

نقش غرایز در انسان

انسان دارای دو غریزه‌ی غضب و شهوت است، که غضب به معنی قوه‌ی دافعه و شهوت به معنای عام آن، مرکب از غریزه‌ی جنسی، خواستن چیزهای مطلوب، مثل غذا و خواسته‌های خیالی مانند مقام و ریاست و پول پیدا کردن است. هنگامی که خدای متعال رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برای سعادت و هدایت مردم فرستاد، مردم آن جامعه، در صدر اسلام به طور نقدینه دارای قوای حیوانی و غرایز بودند. در بعضی از آن افراد قوه‌ی غضب بسیار شدید بود و در بعضی دیگر قوه‌ی شهوت شدت داشت. قبل از اعلام رسمیت اسلام، در آن جامعه افرادی مانند ابولهب، ابوجهل، عمر و ابوبکر حضور داشتند، که هدف اصلی بعضی از این افراد تأمین بعد مادی زندگی خود و تأمین خواسته‌هایی مانند ریاست و فرماندهی بود. آن‌ها قبل از توجه به مفهوم کلمه‌ی دین، یک انسان طبیعی بودند، که غرایز در ایشان کامل شده بود.

حضرت پس از اعلام موجودیت، مردم را از شرک به خداپرستی دعوت کردند. ایشان در تبلیغ بعد الهی، با بکار گرفتن کلمه‌ی "تَفْلِحُوا"، لطافتی ویژه را به کار بردند که از غیر آن حضرت چنین کاری ساخته نبود. آن بزرگوار علت دعوت مردم به یکتاپرستی را پر کردن دست آن‌ها از ثروت‌های واقعی بیان فرمودند. دفن ثروت‌های دنیوی همراه با متوفی بعد از اسلام متداول نبوده است؛ البته گاهی از اوقات افراد نادری وصیت می‌کنند که مثلاً بعد از مرگ من فلان کتابم، یا فلان انگشترم را با من دفن کنید. از بعد فقهی، معلوم نیست که این وصیت‌ها ضمانت اجرایی داشته باشد و دلیلی برای دفن انگشتری که دارای ارزش است وجود ندارد. وصیت در صورتی لازم‌الاجرا است که مشروعیت داشته باشد.

عدم باور قیامت، عامل مخالفت رؤوس منافقین

آن‌هایی که از صدر اسلام با دعوت مقام رسالت مخالفت می‌کردند، معنی کلمه‌ی "تَفْلِحُوا" را نفهمیده بودند. این افراد به منظور بهره‌برداری مادی، لات و عزیزی و هبل را بالای کعبه گذاشته بودند و از مردمی که از اطراف به زیارت کعبه می‌آمدند، با این وسایل کسب درآمد می‌کردند. به تصور این افراد با استفاده از سه وسیله، نسبت به استفاده از یک وسیله، یعنی پرستش یک موجود، درآمد بیشتری حاصل می‌شود.

اگر افرادی مانند ابولهب و ابوجهل و بعد از وارد شدن به اسلام، رؤوس منافقین مانند عمر و ابوبکر، فهمیده بودند که معنی "تَفْلِحُوا" چیست، مخالفت نمی‌کردند. آن‌ها یقین نکرده بودند که اصالت حیات و زندگی، بعد از مرگ است و این زندگی، حتی اگر طولانی باشد، دنیا محسوب می‌شود و خداوند متعال این دنیا را در مقایسه با آخرت کم فرض کرده است. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ».

اگر در این دنیا به ما دو معامله، یکی با درآمد و سود بیش‌تر و دیگری با سود کم‌تر، پیشنهاد کنند و باور کنیم که آن سود قطعی است، به طرف آن معامله‌ای می‌رویم که سود بیش‌تر دارد. بزرگان اهل سنت، از آن‌ها کارهایی نقل می‌کنند که کاملاً شهادت می‌دهد که قیامت را باور نکرده بودند. خدای متعال را آن‌گونه‌ای که حق تعالی خود را در قرآن تعریف کرده و آن‌گونه که اولیا و انبیا معرفی کرده‌اند، باور نکرده بودند. به تصور آن‌ها این‌جا نقد و فرموده‌ی انبیا نسبی است.

اگر کسی یقین اصولی و فلسفی داشته باشد که آخرتی در کار نیست، جهنمی نمی‌شود. اما عدم باور این افراد نسبت به آخرت این‌گونه نبود، بلکه کرامات و معجزات را از پیامبران خدا و اولیای او می‌دیدند و می‌فهمیدند که هیچکس غیر از آن‌ها نمی‌تواند چنین هنری از خود نشان دهد. این افراد در نتیجه‌ی این درک باید معتقد می‌شدند که آن بزرگواران با جهان دیگر ارتباطی دارند که آن‌ها ندارند، بنابراین باید به دنبال ایشان حرکت کنند، اما چنین اعتقادی پیدا نکردند.

مسافری که راه را بلد نیست، پس از حصول اطمینان نسبت به راهنما، به دنبال او حرکت می‌کند. همه‌ی پیامبران خدا، سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین که اظهار نبوت و ارتباط با جهان غیب کردند، سابقه‌های حسنه و خوب در بین مردم داشتند. در واقع بهترین اشخاص از جهت سابقه در بین مردم، همراه با کرامات و معجزات فراوان، این ادعا را می‌کردند و به همین دلیل مردم قادر به تکذیب آن‌ها نبودند.

منافقین معجزات و کرامات را جادو و ساحر می‌خواندند، تا ذهن طرف مقابل را از چنین شخصیتی منصرف کنند که به تسلیم شدن آن‌ها در برابر او منجر نشود. آن‌ها به مردم می‌گفتند که هنگام عبور از مسجدالحرام، در گوش‌های خود چیزی بگذارید، تا آیات قرآن به گوش شما نخورد.

عمر تا دو سال عمر پنبه یا پشم در گوش خود می‌گذاشت، زیرا می‌دانست افرادی با شنیدن دو سه آیه متحول شدند و از شرک و بت‌پرستی دست برداشتند و به آن بزرگوار گرایش پیدا کردند. تا این‌که خدای متعال مقدر کرد که به دلیل فراموشی، یک مرتبه پنبه در گوش نگذارد و با عبور از مسجدالحرام و شنیدن چند آیه پایش بلرزد و ایمان اختیار کند. البته این اختیار ایمان، بر حسب فطرت است و محدوده‌ی آن پی بردن به وجود حق تعالی است؛ "كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ". اما اوصاف خدای متعال و توقع او از مخلوقات بایستی توسط انبیا و اولیا مشخص شود.

عمر و ابوبکر از نوابغ مشرکین بودند و تجربه داشتند که هر کس به این سنخ از سخنان انبیاء گذشته گوش فرادهد، مانند گذشته برای پول و ریاست تلاش نمی‌کند. برای این که خودشان در مسیر طلب دنیا سست نشوند و این تلاش را از دست ندهند، خود را به دین و اعتقاد و معاد و وحی و نبوت و رسالت نزدیک نمی‌کردند.

رفتن به سوی کمال انسانی، مانند بالا رفتن از بلندی‌ها

به شهادت قرآن کریم خلقت جن به لحاظ زمانی یا رتبی، زودتر از خلقت انسان بوده است. دلالت دیگر قرآن این است که «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»، یعنی شیطان از اجنه بوده و خلقت او، زمانی یا رتبی، جلوتر از خلقت انسان به وقوع پیوسته است. در باطن وجود انسان فطرتی است که اگر آن را خراب نکند، اقرار می‌کند که خالق دارد. اما در باطن انسان شیطان هم وجود دارد، یعنی در باطن او غریزه، غضب و شهوت هم هست، اما چشم باطن او باز نیست که غیر از این جهان ملموس، جهان دیگری را هم لمس کند. قهراً اگر کسی بخواهد آن بعد نامرئی را در خود یا در دیگری تقویت کند، زحمتش بیشتر از این است که بخواهد بُعد دنیایی را تقویت کند. دعوت دیگران به پول‌دوستی و مقام و شهوت‌پرستی کار ساده‌ای است.

معنی تکلیف شدن این است که دختر یا پسر پس از رسیدن به این مرز، شایستگی پیدا می‌کند که مستقیماً مخاطب حق تعالی و خدای خود قرار بگیرد. این خطاب مستقیم نشان دهنده‌ی عظمت و شخصیت الهی و انسانی است، که این فرد سال‌های قبل از آن محروم بود. بازدهی کار انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین به مراتب بیشتر و سخت‌تر و پرخرج‌تر از کار شیطان بود، چون کار شیطان مطابق طبع و غریزه و حیوانیت افراد بود. انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌خواهند انسان را آن‌قدر در بعد عقلانی قوی کنند که در برابر شیطان نفس خود که اماره‌ی بالسوء است، ایستادگی کند. البته این کار بسیار مشکل است.

مرحوم ملامهدی نراقی در جامع‌السعادات از قول بزرگان می‌گوید: رفتن به سوی کمال انسانی، ((كَالصُّعُودِ عَلَى الْأَعَالِي)) یعنی مانند بالا رفتن از بلندی‌ها است. اما اگر انسان بخواهد به سمت زشتی، بدی، حیوانیت، نقصان و بدبختی برود، مثل ((نُزُولِ إِلَى الْأَسْفَلِ))، یعنی پایین آمدن از سربالایی است. خلیفه‌الله شدن ((كَالصُّعُودِ عَلَى الْأَعَالِي)) است. وقتی کار خیلی مشکل شد، هر کسی در خود این هنر و همت را نمی‌بیند، لذا شیطان در او تردید ایجاد می‌کند و می‌گوید، که این راهی که در پیش گرفته‌ای، شصت سال طول می‌کشد تا به مقام انسانیت برسی! اما باید گفت که اگر انسان بیست ساله، شصت سال زحمت بکشد که وقتی هشتاد ساله شد انسان بشود، خدا می‌داند که این انسانیت چه قدر ارزش دارد.

اختیار، از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدای متعال

به فرموده‌ی حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه در روایات جبر و تفویض و اختیار، "الإِخْتِيَارُ مِنَ أَعْظَمِ نِعَمِ اللَّهِ تَعَالَى". این که خدای متعال اختیار و قدرت و اجازه‌ی انتخاب به انسان داده، از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدای متعال است. چنانچه انسان بد را انتخاب کند، حق تعالی او را در قیامت مواخذه می‌کند و اگر خوب را انتخاب کند، خدای متعال به او پاداشی می‌دهد که مخصوص انبیاء و اولیاء و تابعین آن‌ها باشد.

زمان قبل از رحلت هم این وضعیت بود. حضرت پس از نماز صبح برای مردم صحبت می‌کرد. آخر مسجد جوانی نشسته بود. حضرت رو به آن جوان کرد و فرمود: "كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا شَابُّ"، چه‌گونه صبح کردی ای جوان؟ یعنی در چه حال هستی؟ او جواب داد: ((أَصْبَحْتُ مُوقِنًا يَا رَسُولَ اللَّهِ))، من در حال یقین صبح کردم. یعنی من به درستی آن‌چه که شما از جانب خدای متعال برای ما بیان کردید یقین دارم. این جوان ادعای بزرگی کرده بود.

این نمایش توسط آن بزرگوار به اجرا درآمد که دیگران نگویند که ما کسی را ندیدیم که صاحب یقین باشد. حضرت به او می‌فرماید که علامت این که این ادعای تو راست است، چیست؟ عرض می‌کند که یا رسول‌الله، من الان جهنم و شعله‌های

جهنم و اهل جهنم که در این شعله‌ها می‌سوزند، را می‌بینم؛ آن‌هایی که مخالفت کرده‌اند، آن‌هایی که گناه کرده‌اند و آن‌هایی که متدین نشده‌اند. بهشت و اهل بهشت، که از نعمت‌های بهشتی برخوردار هستند، را هم می‌بینم. مردم گوش می‌کنند و منتظر جواب و تصدیق یا تکذیب حضرت هستند. حضرت در این مرحله روی خود را به سمت بقیه‌ی مردم برگرداندند و با انگشت به آن جوان اشاره کردند و فرمودند: "هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ". این یکی از بندگان خدا است که خدا دل او را به نور ایمان روشن کرده است، یعنی راست می‌گوید.

این دستگیری از انسان‌ها، نه تنها برای انبیاء سخت است، بلکه اگر کسی بخواهد کار انبیاء را انجام بدهد، سنخ این سختی و مشقت برای او وجود دارد. شما می‌توانید با یک دست یک نفر را به داخل استخر هل بدهید، اما نجات دادن این غریق به سادگی امکان‌پذیر نیست. کسی که می‌خواهد کار انبیاء را انجام دهد، باید قدرت پیامبرگونه داشته باشد.

جانشین مقام رسالت صلی‌الله‌علیه و آله باید از طرف حق تعالی مشخص شود

پیش از رحلت حضرت به عناوین مختلف به مردم نشان داد که کارهایی که من در این بیست‌وسه ساله کردم، ناتمام مانده است. برای اتمام این کارها، یعنی نجات دادن انسان از گرداب در این جامعه، افرادی لازم است که دست مردم را بگیرند و بیرون بکشند و این کار شما نیست. همین‌طور که مرا خدای متعال فرستاده است، آن‌ها را هم باید حق تعالی بفرستد و معلوم کند.

تاریخ طبری می‌نویسد، بعد از رحلت اولین کسی که مردم لقب امیرالمؤمنینی به او دادند، عمر بود. یک غلط انسان را از بهشت در جهنم می‌اندازد. حال آن‌که روایات بسیار هم از طریق اهل سنت و هم از طریق شیعه داریم که به فرموده‌ی رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه و آله، این لقب را خدای متعال به امیرالمؤمنین داد. پس از آن که مقام رسالت فرمود: "أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ"، یک فرد بی‌حیا جرأت کرد که از حضرت سؤال کند این لقبی که شما به ایشان دادید از طرف خودتان دادید، یا از طرف خدا؟ همه هم در مسجد گوش می‌کنند. حضرت فرمود: خدای متعال و رسول او این لقب را به ایشان داده‌اند.

به آن پدر و مادرهایی که هنگام ازدواج، آداب شرع را رعایت کردند، دعا کنیم. همسر خود را از یک خانواده‌ی متدین انتخاب کردند و عقد صحیح، با رعایت شرایط آن را جاری نمودند و الان میوه‌ی آن را می‌خورند که وقتی روایت را می‌شنوند باور می‌کنند. آن کسی که باور نمی‌کند مشکل دارد. در حالی که سنی‌های بزرگی مثل ابن‌قتیبه این واقعه را نقل می‌کنند.

عمر و ابی‌بکر این موضوع را شنیدند. این‌ها ساکت نمی‌نشینند. این افراد پیش از اسلام و دعوت الهی به "قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا"، برده‌ی غضب و شهوت بودند. اهل سنت نوشته‌اند که عمر در خباثت، خشونت، تندگی، بداخلاقی، سنگ‌دلی مُشَارِبِ الْبَنَانِ، یعنی مورد اشاره مردم بود. این اشخاص با مقدماتی که در رحلت پیش آمد، از ریاست، آقایی و از پول درآوردن از مسجدالحرام نمی‌گذرند.

انصار به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه عرض کردند که اگر شما زودتر ما را دعوت می‌کردید، شما را انتخاب می‌کردیم، اما این کاری بود که گذشت و ما به خلافت ابوبکر رأی دادیم و دیگر هم آن را عوض نمی‌کنیم. حضرت می‌دانست که صحبت با آن‌ها بی‌نتیجه است، در غیر این صورت می‌فرمود که به همان دلیل که شما رسالت را قبول کردید و آن بزرگوار را رسول الله می‌دانستید، باید از من که از جانب خداوند متعال به وسیله رسول بزرگوارش برای جانشینی ایشان مشخص شدم، پیروی کنید. مرد آن است که وقتی اشتباه کرد بگوید، اشتباه کردم. همان گونه که امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در اوایل انقلاب، در موردی فرمود که ما اشتباه کردیم. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به انصار جواب داد که شما می‌گویید که من بدن مقدس آن بزرگوار و وصیت ایشان را رها کنم و با شما در مورد این‌که چه کسی حکومت را در دست بگیرد، مذاکره نمایم؟ رؤس منافقین جمع شدند و کودتایی را به راه انداختند و با تهدید برای ابوبکر رأی بسیاری گرفتند.